

پزشکی در تمدن اسلامی

۱- دکتر کریم گلشانی راد^{۱*}، ۲- محمد کریم^۲

۱- استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر، شوشتر، ایران

چکیده:

قدیمی‌ترین تاریخ ملل تاریخ پزشکی است چرا که بشر از روزی که خود را شناخته با درد همراه و با حوادث رو به رو بوده است. از همان روزی که آدمی در صدد دفع شر و زحمت و درد از خود برآمده است تاریخ طب شروع می‌شود. در اسلام به علم پزشکی اهمیت بسیار داده شده و پس از علم حلال و حرام، یعنی علم فقه، از شریف‌ترین علم‌ها به شمار آمده و در حدیث شریف «علم ابدان» در کنار «علم ادیان» قرار گرفته است؛ چرا که اگر تن سالم نباشد نمی‌تواند درباره مبدا جهان بیندیشد و او را ستایش و پرستش کند و از آن جا که تعالیم پیامبر اسلام (ص) افراد را به خیرات و مبرات و انفاق مال در راه خیر هدایت و ارشاد فرموده بدین مناسبت به نظر می‌رسد پزشکی در تمدن اسلامی بیش از سایر علوم پیشرفت داشته است و خوشبختانه نمایندگان بزرگ پزشکی اسلامی بیشتر ایرانی بوده‌اند و اینان توانستند در دوران تمدن ستارگان قدر اول این آسمان باشند مانند رازی، اهوازی، ابن سینا و جرجانی (گرگانی). در تاریخ پزشکی اسلامی کسانی که اولین بار جرات آن را پیدا نمودند که بر کتب اساتید یونانی خرده گیری نمایند ایرانیان بوده‌اند در کنار این ناموران می‌توان از پزشکان عرب مانند حارث بن کلدۀ ثقفی پزشک اهل طائف که شاید نخستین عربی باشد که بتوان آن را پزشک

نامید. شخصی بنام ابورمته تمیمی که جراح بوده و شخص دیگری همچون حنین بن اسحاق که کتاب صدرساله جالینوس را به فارسی ترجمه کرد و همچنین رساله‌ای در چشم پزشکی دارد که قدیمی‌ترین اثر در این زمینه است و از ابن نفیس و ابوالقاسم الزهراوی و..... بزرگان دیگری می‌توان نام برد. هدف از این مقاله بررسی نقش مسلمانان در دانش پزشکی است که با روش توصیفی - تحلیلی و بر اساس منابع کتابخانه‌ای نگاشته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: پزشکی، مسلمانان، شیعیان، رازی، زهراوی

مقدمه

منظور از پزشکی اسلامی اصول و نظرات علمی پزشکی است که در کتب به زبان عرب تدوین شده است و بخش بسیار بزرگی از میراث علمی و معنوی جوامع بشری به مسائل درمانی و پیدایی پزشکان و میزان موفقیت آنان در نجات جان انسان‌ها و گریز از مرگ اختصاص یافته و ارزش و اعتبار و کارنامه فرهنگ و تمدن اقوام و کشورهای کهنسال جهان چون یونان و ایران و چین و هند و روم و... به میزان تلاش‌ها و تحقیقاتی بستگی دارد که در این رشته مهم دانش بشری از خود به یادگار نهاده‌اند. در واقع باید گفت که تاریخ پزشکی اسلامی همراه با تاریخ عمومی اسلامی است. یعنی علم پزشکی سابقه‌ای به قدمت اسلام دارد و پیام آور آیین انسان ساز اسلام بر اندوخته دانش پزشکی گذشتگان از هر مرام و نژاد ارجی بسزا نهاد و این گفتار او که به درمان روی آرید که «من انزل الداء انزل الدواء» «هر که دردی داد درمان نیز داد» راهبر و رهایی بخش رنج دیدگان و بیماران شد. گفتار و کردار پیامبر اسلام (ص) در زمینه اندرزهای بهداشتی و پرهیزهای غذایی برای صحت افراد که بعدها محدثان و راویان از آن مجموعه‌ها بنام «طب النبوی» ترتیب دادند به آن معنا نبود که این گفته‌ها مبتنی بر مبانی پزشکی است و آن حضرت مدعی احاطه بر علم پزشکی بوده است و بر این پایه بود که پیامبر (ص) از همان آغاز اسلام بیماران را به درمان حتی نزد پزشکانی که هنوز به اسلام نگروده بودند سفارش می‌کرد چون در این رهگذر بهره‌ای از دانش و تخصص آنان منظور بود. لذا اسلام بر موضوع بهداشت و سلامت تاکید فراوان کرده از این روست که دانش پزشکی همواره در میان مسلمانان مورد توجه بوده و با بهره‌گیری از اصول و قواعد بهداشتی که در اسلام ذکر شده و نیز با بهره‌برداری از یافته‌های و کشفیات پزشکی سایر اقوام، سعی در پیشرفت و اعتلا و استفاده عملی هر چه

بیشتر از دانش پزشکی کرده‌اند. اعراب دوره ی جاهلی از دانش پزشکی بهره‌ای ناچیز داشتند و روش درمان نزد آنها به شکل ابتدایی بوده است، زیرا زندگی سخت و توانایی در برابر مشکلات آنها را به یک نظام درمانی علمی بی نیاز می کرده است. بکار بردن "پزشکی دوره اسلامی" نمی‌تواند چندان صحیح باشد حال آنکه بسیاری از پزشکان این دوره وحتى برجسته‌ترینشان از جمله رازی، ابن سینا، اهوازی ایرانی بوده‌اند، اما آثار خود را به عربی نوشته‌اند. منظور از واژه اسلامی در جمله "تمدن اسلامی" نیروی فرهنگی است که فرهنگ‌های مختلف را در یک جاگرد آورده و آنها را به جلو پیش رانده، بطوری که در سراسر سده‌های میانه، پزشکان اروپایی از پیروان سنت پزشکی اسلامی بوده‌اند.

بسیاری از تاریخ نگاران دوره اسلامی همچون صاعد اندلسی به سابقه کهن ایرانیان در پزشکی اشاره کرده‌اند. شهرت پزشکان ایرانی و به ویژه نسطوریان جندی شاپور در میان مردم و دولتمردان جهان اسلام چندان بود که گویند: هنگامی که از ابو حارث اسدبن جانی پرسیدند که چرا حتی در روزگار شیوع بیماری‌های همه گیر در شهری چون بغداد، بیمار چندان نزد وی نمی‌آید، پاسخ داد که سالها پیش از زاده شدن وی، مردم بر این باور بوده‌اند که تازیان در این حرفه چندان زبر دست نتوانند بود و او باید کنیه‌ای چون ابو عیسی و ابو زکریا، و باید لباسی از حریر سیاه داشته باشد و به جای عربی به زبان مردم جندی شاپور سخن بگوید تا از اعتماد مردم برخوردار شود.

حال باید بررسی شود نقش اصلی در پیشرفت پزشکی در تمدن اسلامی را چه ملت‌هایی داشته‌اند و همچنین زمینه‌های رشد علوم پزشکی در قرون اولیه مرهون تلاش چه کسانی بوده است.

علم پزشکی و زادگاه پیدایش آن:

در مورد این که کدام سرزمین زادگاه پیدایش علم پزشکی بوده است عقاید مورخان و تذکره نویسان متفاوت است. از سرزمین‌های متفاوتی به عنوان زادگاه علم پزشکی نام برده شده است. از جمله مصر، بابل، کلد و آشور، برخی جزیره رودس در یونان و حتی چین و هندوستان و سرزمین پرو در امریکای لاتین را به عنوان زادگاه علم پزشکی دانسته‌اند (نجم آبادی، ۱۳۵۳، ص ۶). مصریان موجد علم پزشکی را ایزیس و مدون کننده آن را هرمس می‌دانستند. آنان پزشکی به نام ایم هوتپ را که در سال ۳۵۰۰ قبل از میلاد در مصر زندگی می کرده است تا

مقام الوهیت بالا برده‌اند (نجم آبادی، ۱۳۵۳: ۱۱). ایرانیان از زمان هخامنشیان با پزشکی مصریان آشنا شدند. اولین پزشک مصری که به ایران آمد آمازیس چشم پزشک بود که در زمان کورش کبیر به درخواست وی به ایران سفر کرد. آشنایی ایرانیان با پزشکی یونان به عصر هخامنشی باز می‌گردد و با حرکت کورش کبیر به سوی غرب و تصرف سارد، ایرانیان با اقوام یونانی آشنایی پیدا کردند و مبادلات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و ... بین دو ملت آغاز شد. با شروع جنگ‌های مادیک در زمان داریوش اول و خشایارشا بین ایرانیان و یونانیان، صرف نظر از نتیجه این جنگ‌ها تاثیر عمیقی میان روابط دو ملت نهاد و به کار گیری پزشکان یونانی در ایران آن‌ها را با پزشکی یونانی آشنا ساخت و اولین پزشک یونانی که وارد ایران شد دموکدس بود که در دربار داریوش کبیر خدمت می‌کرد و به دنبال آن پزشکان دیگری به خدمت ایرانیان درآمدند. از جمله کتزیاس و آپولونید پزشک اردشیر اول و دینون پزشک را می‌توان نام برد. در زمان سلوکیان که جانشین اسکندر مقدونی در ایران بودند زبان یونانی در ایران رواج پیدا کرد. به دستور اسکندر مقدونی هزاران جوان اشرافی ایرانی در تشکیلات سواره نظام قشون داخل شدند و عضو فالانژها گردیدند. در پی مزاجت‌های میان ایرانیان و یونانیان عده بسیاری از آن‌ها در ایران باقی ماندند و با ایجاد پولس‌هایی در ایران به تجارت و کارهای خدماتی و صنعتی و... پرداختند. همه این‌ها موجب انتشار زبان یونانی در ایران شد (گیرشمن، ۱۳۸۱: ۲۶۶، ۲۶۷). ایرانیان همچنین اقدام به ترجمه مطالب پزشکی از دیگر زبان‌ها به زبان پهلوی کردند. در معجم البلدان یاقوت حموی آمده است: در دوران ساسانیان در ریو اردشیر از توابع ارجان عده ای از نویسندگان بوده‌اند که به کمک خط مرموزی موسوم به گشتک علوم پزشکی و نجوم را ثبت می‌کرده‌اند و آنان را گشتک دفتران می‌خواندند (حموی، ۱۹۹۰: ۳۷۵). همچنین به دستور شاپور اول اخبار و اطلاعات از فرهنگ‌ها و زبان‌های دیگر ملل شامل نجوم و پزشکی را گردآوری کردند. این اقدام و متعاقب آن ساخته شدن شهر جندی شاپور و اسکان دانشمندان و پزشکان در آن مقدمه تاسیس یکی از بزرگ‌ترین نهادهای آموزش پزشکی در عهد باستان شد و فعالیت آن تا قرون اولیه اسلامی نیز ادامه یافت. با این اوصاف نقش ایرانیان در جمع آوری و تلفیق دانش پزشکی دیگر ملل و نهادینه کردن آن مشخص می‌شود. ایرانیان با استفاده از تجربیات ملت‌هایی چون مصریان، یونانیان، هندیان و ... ترجمه و تدوین آن‌ها و دعوت از پزشکان دیگر ملل خصوصا پس از تاسیس دانشگاه جندی شاپور

یکی از درخشان‌ترین مراکز تعلیم، آموزش و درمان در زمینه پزشکی و داروسازی را ایجاد کردند که در دنیای باستان بی‌نظیر بود. بزرگترین دانشمندان در زمینه پزشکی بی‌واسطه یا با واسطه پس از اسلام از دانش آموختگان جندی شاپور بودند. میراث پزشکی جندی شاپور در آثار پزشکان اسلامی بازتاب پیدا کرد و متعاقب آن توسط اروپاییان اخذ گردید و پایه و اساس پزشکی نوین گشت.

دکتر سیریل الگود نویسنده تاریخ پزشکی در ایران، عقیده دارد ترقی و پیشرفت دانش پزشکی در ایران سابقه کهن‌تری از این دانش در یونان باستان داشته است. وی می‌گوید: یونانیان تا سده هفتم پیش از میلاد از دانش قابل توجه و چشمگیری در زمینه پزشکی برخوردار نبودند. با قدرت‌گیری و گسترش دانش ایرانیان همگام با توسعه امپراتوری هخامنشیان در سده ۵ و ۴ پیش از میلاد دانش پزشکی نیز در سرزمین‌های تحت فرمان ایرانیان و نیز یونان راه پیشرفت و ترقی را پیمود (سیریل الگود، ۱۳۸۶: ۳۷، ۳۸). شهرت جهانی جندی شاپور در آن عصر موجب شده بود تا از دیگر سرزمین‌ها و دولت‌ها از پزشکان این دانشگاه برای رفتن به سرزمین‌های دیگر دعوت به عمل آید. با ورود اسلام به ایران تأثیرات عمیق به لحاظ مذهبی و سیاسی ایجاد شد. ولی از نظر معلومات علمی و نهادهای آموزشی تحولات چندانی صورت نگرفت زیرا اعراب فاقد جایگزین قابل‌قیاسی با آن نبودند. اگر چه نهادهای علمی از جمله اعراب آسیب دیدند اما این آسیب در حدی نبوده که آن‌ها را از فعالیت بیندازد. سیریل الگود و نویسندگان دیگری از جمله خدادادیان و دکتر سامی می‌نویسد: بقراط سابقه دانش پزشکی و پیشینه شماری دیگر از دانش‌های دیگر را در ایران به یک هزار و چهارصد سال قبل از میلاد رسانده است. بقراط همزمان با اعتراف به این که دانش پزشکی مصریان یک هزار سال پیشرفته‌تر از علم پزشکی در یونان است پیشرفت ناگهانی و سریع دانش پزشکی در یونان نتیجه ارتباط فرهنگی و آمیختگی ایرانیان با یونانیان بوده است. و افزون بر این بقراط این ترقی در عرصه دانش پزشکی یونان را ثمره بهره‌گیری دانشمندان یونان از منابع و تجربیات و آگاهی‌های ایرانیان و دیگر شرقیان از جمله تمدن‌های بین‌النهرین دانسته‌اند. سیریل الگود برای اثبات نظریه خود می‌نویسد: در حدود ۷۰۰ قبل از میلاد ما نشانه‌ای از یک فرهنگ برجسته در یونان مشاهده نمی‌کنیم اما ناگهان دو‌یست سال بعد در حدود ۵۰۰ ق.م می‌بینیم که علم پزشکی در آنجا آنچنان پیشرفتی پیدا کرد که بقراط توانست رسالات مشهور پزشکی خود را به رشته

تحریر در آورد و پدر علم پزشکی لقب گیرد. به زحمت می توان باور کرد که یونانی ها توانسته باشند در عرض دو قرن در تنهایی و بدون یاری گرفتن از دیگران یک چنین پیشرفتی چشم گیر کرده و مبدع نظامی شوند که امروزه به نظام بقراطی معروف است. از آن گذشته این نوشته ها و اسامی بسیاری از قسمت های بدن با نام های هندواروپایی نوشته بودند و فرضیه طبایع چهارگانه ایشان ساخته و پرداخته دست خارجیان و مبتنی بر نظریات ایرانیان است ولی در آن زمان فقط به ذکر این که این فکر برگرفته از خارجیان است اکتفا کرده اند (سیریل الگود، ۱۳۸۶: ۴۱).

انحصار پزشکی به غیر مسلمانان در دوره های نخستین:

چون مترجمان و ناقلان علوم یونانی بیشتر مسیحی بودند و حتی پزشکی در خانواده های خاصی از غیر مسلمانان همچون خانواده بختیشوع و حنین بن اسحاق و ثابت بن قره موروثی گردیده بود مسلمانان مجال تبرز و تبحر در این علم را نمی یافتند و به انزوا کشانده می شدند. با توجهی که به پزشکان مذکور در کتاب ابن اصبیعه می شود به دست می آید که در قرن سوم هجری یکصد و سی پزشک مسیحی و سه پزشک یهودی و سه پزشک مشرک وجود داشته است و پزشک مسلمان فقط پنج تن بوده اند (لیزر، ۱۹۸۳: ۴۹). در چنین وضعی اگر پزشک مسلمان ماهری هم پیدا می شد در برابر مسیحیان نمی توانست آن چنان که باید و شاید جلوه کند. برخی از همین پزشکان غیرمسلمان چون مسلمانان را نیازمند به خود می دیدند آنان را نسبت به عقاید و افکارشان تحقیر می کردند و به آنان توهین روا می داشتند. با چنین وضعی است که محمد بن ادریس شافعی پیشوای شافعیان می گوید: «هیچ علمی پس از علم حلال و حرام (فقه) شریف تر از علم پزشکی نیست» و او افسوس می خورد از اینکه مسلمانان به این علم بی توجهی کرده اند و می گفت: ثلث علم را ضایع کردند و آن را به یهودیان و مسیحیان سپردند (ذهبی، ۱۹۸۶: ۲۲۸). اولین پزشک جندی شاپور که در زمان منصور برای درمان سوءهاضمه وی دعوت شد بختیشوع بود. وی چهار سال در دربار عباسی خدمت کرد و پس از او فرزندش جورجیس بن بختیشوع این وظیفه را ادامه داد. بختیشوع به معنای نجات یافته عیسی است (کریستین سن، ۱۳۸۳: ۲۳۰). اینان به دعوت منصور دوانیقی خلیفه عباسی به بغداد رفتند و ارتباط آن ها با خلفای عباسی تا زمان آل بویه ادامه داشته است. تشویق خاندان بختیشوع که جزء پزشکان نامی جندی شاپور بودند برای اقامت در بغداد یکی از عللی بود که از رونق

مدرسه جندی شاپور کاست و به رونق علمی بغداد افزود و بیمارستان بغداد رفته رفته جانشین بیمارستان جندی شاپور گردید. از جمله مهمترین خاندان‌هایی که باعث رونق پزشکی در نزد اعراب شدند: ۱- خاندان بختیشوع: ظاهر امر چنین می نماید که بغداد جانشین جندی شاپور شده است اما واقعیت امر این است که بغداد چیزی جز همان مدرسه جندی شاپور که محل و مکان آن تغییر کرده است نبوده و بنیان گذاران و استادان پزشکی بغداد همان اساتید و پزشکان جندی شاپور بودند. علاوه بر تغییر مکان مدرسه پزشکی، عامل دیگری که رفته رفته تغییر می یابد زبان آموزشی است. با ورود به عصر ترجمه به تدریج کتب پزشکی از زبان‌های مصری، یونانی و پهلوی به زبان عربی ترجمه شدند که این مهم نیز با همت مترجمان و اساتید پزشکی جندی شاپور به انجام رسید یعنی در واقع ما در این عصر شاهد دو تحول در میراث جندی شاپور بودیم: اول تغییر مکان جغرافیایی آن و دیگر تغییر در زبان آموزشی که این دو اتفاق به واسطه شرایط سیاسی و اجتماعی آن دوران به وقوع پیوست. خلفای عباسی اصرار زیادی در فرخواندن خاندان بختیشوع به اسلام نداشتند. از میان خاندان بختیشوع افرادی تالیفات مفیدی از خود به یادگار نهادند که از آن میان ابوسعید عیدالله بن جبرائیل دوم دو کتاب با عنوان «نوادر المسائل» و «مناقب الاطباء» دارد و با توجه به نام وی باید اذعان کرد که ممکن است بعضی از این خاندان از جمله عیدالله اول که در زمان خلیفه تقی (۲۳۳-۲۲۹) می زیسته اند مسلمان شده باشند. ۲- خاندان ماسویه: خاندان ماسویه که سر دسته آن‌ها ماسویه اول یا ماسویه پدر است. وی در جندی شاپور به پزشکی اشتغال داشته و مخصوصاً در دارو سازی و دارو شناسی متبحر بوده است (نجم آبادی، ۱۳۵۳: ۱۷۷). یکی از فرزندان او ابوزکریا یا یوحنا بن ماسویه یکی از استادان برجسته مسیحی دانشگاه جندی شاپور بود. قفطی در طبقات الحکماء و ابن اصیعه در طبقات الاطباء حکایاتی پند از ماسویه و فرزندش یوحنا و رقابت‌های او با جبرئیل بن بختیشوع آورده اند که نشان از مقام و ارج ماسویه نزد هارون الرشید و جانشینان وی داشته است. ۳- خاندان حنین بن اسحاق: حنین بن اسحاق از مردم حیره بود که در سال ۱۹۴ هجری قمری متولد شده بود. وی شخصیتی نادر بود و چهار زبان را با کمال مهارت می دانست و در زبان‌های عربی، سریانی و یونانی و فارسی استاد بود. ابن ندیم می گوید: حنین بن اسحاق در پزشکی فاضل و در سریانی و عربی فصیح بود (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۲۹۴).

پزشکی در نزد اعراب قبل از اسلام:

اعراب قبل از ظهور اسلام روش‌های پزشکی خاص خود را داشتند و پزشکان عرب در زمان جاهلیت به دو گروه تقسیم می‌شدند. گروه اول از روش داغ کردن با آتش تبعیت می‌کردند و گروه دوم خوردن عسل یا عصاره دیگر گیاهان را دنبال می‌کردند و یا به پرهیز کردن ممتکی بودند (عبدالله، ۱۳۸۰: ۱۲). ابن خلدون در مقدمه خود می‌گوید: بادیه نشینان طبی داشتند که غالباً بر تجربه کوتاه و ناقص مبتنی بود و پیران و سالخوردگان قبیله به صورت موروثی به این کار می‌پرداختند و چه بسا با کار آن‌ها درمان حاصل می‌شد اما این کار بر اساس یک قانون طبیعی نبود (عبدالله، ۱۳۸۰: ۱۲). روش‌های دیگر طبی اعراب تعویذ یا خواندن دعا و اوراد برای بهبود بیمار و بستن بازو بند و گردن بند و امثال آن با سنگ‌های قیمتی بود. روش دیگر بستن تمانم که مهره یا طلسمی برای رفع چشم زخم به گردن اطفال و یا بازوی آن‌ها بود و معتقد بودند آن‌ها را از گزندها و بیماری حفظ می‌کند. اما در میان اعراب بودند کسانی که به طب تجربی نیز توجه نموده بودند از جمله آن‌ها ام عطیه انصاری بود. ام عطیه در زمان جاهلیت به عنوان پزشک مشهور بود و زمان اسلام را نیز درک کرده و همراه پیامبر پیامبر در جنگ‌ها شرکت می‌کرد و به درمان محرومان می‌پرداخت. از کسان دیگری که در صدر اسلام به پزشکی در میان عرب مشهور بودند شفاء دختر عبدالله رقیده بود که در بیماری‌های پوستی خصوصاً اگزوما تخصص داشت (عبدالله، ۱۳۸۰: ۱۷). بنا به گفته ادوارد براون اولین پزشک عرب که در آثار القفطی و ابن ابی اصیبعه نیز آمده است حارث بن کلهه است. وی پیرمردی بود از معاصران محمد (ص) که تحصیلات خود را در ایران در مدرسه جندی شاپور تکمیل کرد (براون، ۱۳۷۳: ۳۴). لذا معروفترین طبیب عرب در صدر اسلام حارث بن کلهه بود، از وی در کتاب تاریخ الحکماء قفطی و تاریخ لاطباء ابن اصیبعه نام برده شده. وی که از دانش آموختگان مدرسه جندی شاپور بود و شکی نیست مدتی را در ایران گذرانده است چرا که ابن اصیبعه حکایاتی از او در باب دیدار با خسرو انوشیروان نقل می‌کند. ابن اصیبعه می‌گوید: حارث بن کلهه در محضر خسرو انوشیروان ادعای پزشکی کرد. خسرو انوشیروان به او گفت: عرب را با جهالت و کم عقلی با پزشکی چکار؟ و پس از آن معلومات پزشکی حارث را با پرسیدن سؤالاتی سنجید و با پاسخ‌های قانع کننده حارث روبه رو شد آن گاه به حاضران در مجلس گفت من او را مردی شایسته و عاقل یافته‌م که تجربه روزگار وی را پخته است و سپس

امر کرد تا حارث در حضورش بنشیند (ابن اصبیعه، ۱۹۶۵: ۲۷۹). حارث بن کلدۀ پس از بازگشت از جندی شاپور طبیب بزرگ عرب گردید و پیامبر بزرگ اسلام به وی عنایت بسیار داشت. وی اسلام آورد و پیامبر، مسلمانان و دوستان خود را هنگام بیماری نزد وی می فرستاد از جمله ابن اصبیعه نقل می کند که سعد بن ابی وقاص بیمار شد. رسول خدا (ص) به عیادت او آمد و برای درمان او از حارث بن کلدۀ دعوت کرد (ابن اصبیعه، ۱۹۶۵: ۲۷۹).

اهمیت و قداست پزشکی:

در اسلام بر اساس حدیث منسوب به پیغمبر اکرم (ص) «العلم علمان علم الادیان و علم الابدان» (رسائل اخوان الصفا، ج ۴، ص ۱۶؛ در تفسیر کشف الاسرار میددی، ج ۳، ص ۲۴۲ به شافعی نسبت داده شده است) پزشکی و علم دین همتا و لازم و ملزوم یکدیگر شناخته شده اند. طبیب به درمان بیماری جسم و عالم دین به درمان بیماری روح می پردازد و از این روی بوده است که در سنت علمی قدیم، طبیب باید آشنا به علم الهی و فلسفه باشد. تاثیر متقابل روح و بدن که قدما بر آن تاکید داشتند مبتنی بر این بود که طبیب و فیلسوف باید یک نفر باشد که نمونه کامل آن در اسلام ابن سیناست. و شاید کلمه «حکیم» کلمه ای بوده است که شامل هر دو جنبه یعنی آشنایی به حکمت روح و حکمت بدن هر دو، می شده است و این که قدما فلسفه را طب روح و طب را فلسفه بدن می دانسته اند ناظر به همین وحدت این دو علم بوده است (تمکین، ۱۹۳۵: ۴۱۸) و همچنین ابن سینا که کتاب پزشکی خود را قانون و فلسفه را شفا نامیده به جهت اعلام این همبستگی طب و فلسفه است. بر اساس شرافت و قداست پزشکی است که در مطاوی کتب اخلاق پزشکی تاکید بر ایمان و عقیده و دینداری و خلوص عقیده پزشکان شده است. آنان بر این نکته تاکید کرده اند که نخستین چیزی که بر پزشک لازم است اعتقاد او بر صحت امانت است و نخستین امانت اعتقاد اوست به این که جهان مکون و مخلوق را مکون و خالقی قادر و حکیم است که همه امور به اراده او انجام می شود (محقق، ۱۳۷۲: ۳۱۰). و همچنین تاکید کرده اند که پزشکان نباید یاران و شاگردان شرور را به گرد خود راه دهند زیرا گفتار و کردار یاران و شاگردان بد به استادان منسوب می گردد و پزشک واقعی باید فقر با حلال را بر ثروت با حرام ترجیح دهد زیرا ذکر جمیل ک هباقی می ماند بهتر از مال نفیس است که فانی می گردد. مال نزد سفیهان و جاهلان فراوان یافت می شود ولی حکمت است که آن را فقط نزد اهل فضل و کمال می توان یافت (الرهاوی، ۱۳۸۷: ۲۴)

تعلیم پزشکی در اسلام:

یکی از مهم‌ترین طریق انتقال علم پزشکی از نسلی به نسل دیگر همان بود که در خانواده‌ها صورت می‌گرفت. مثلاً حارث بن کلدی که خود از طبیبان جندی شاپور بود پزشکی را به پسر خود نصر بن حارث آموخت. و جرجیس بن جبرئیل بن بختیشوع که رئیس بیمارستان جندی شاپور بود و سپس به خدمت منصور خلیفه عباسی درآمده بود و اعقاب او نیز همین شغل را دنبال کردند. حنین بن اسحاق مسائل پزشکی را به دو فرزند خود داوود و اسحاق آموخت و همچنین ثابت بن قره حرانی به فرزند خود سنان بن ثابت پزشکی را تعلیم داد (لیزر، ۱۹۸۳: ۴۹). طریق دیگر تعلیم پزشکی آن بود که کتب بزرگان آن علم، یعنی آثار بقراط و جالینوس را بر استادان و اقران خود قرائت می‌کردند. ابن رضوان در آغاز رساله فی التفریق بالطب الی السعاده می‌گوید: «بقراط صناعت طب را تکمیل و جالینوس تعلیم بقراط را تهذیب کرد» (محقق، ۱۳۷۲: ۳۱۱). روش دیگر، روش تدریس بالینی بود که در بیمارستان آن را «مارستان» (سمعانی می‌گوید: مارستان و هو موضع بی‌غداد مجتمع فی المرضی و المجانین و هو البیمارستان، الانساب، ص ۴۴۹) نیز می‌خواندند انجام می‌گرفت. ظاهراً نخستین بیمارستان در اسلام به فرمان‌هارون الرشید در بغداد به سیاق بیمارستان جندی شاپور تاسیس شد که مسئولیت آن را جبرئیل بن بختیشوع عهده دار بود. از برنامه تدریس و کیفیت آن بیمارستان‌ها اطلاع دقیقی در دست نیست. محمد بن زکریای رازی بیشتر مشاهدات بالینی خود را مبتنی بر آن چه در بیمارستان‌های ری و بغداد دیده است می‌کند (رازی، ۱۹۷۴: ۲۵). گذشته از سه طریقی که یاد شد برخی از پزشکان از منزل خود و یا از مساجد برای تعلیم پزشکی استفاده می‌کردند؛ چنان که ابوعبید جوزجانی، شاگرد ابن سینا، نقل می‌کند که استاد به جهت اشتغالات روزانه به کارهای دیوانی و اداری، شب‌ها به تدریس می‌پرداخت و برای گروهی شفا در فلسفه و برای گروهی دیگر قانون در طب و برای گروه سوم کتابی دیگر را تدریس می‌کرد (قفطی، ۱۳۴۷: ۵۶۳). و یا ابن میمون به شاگرد خود ابن تبون می‌نویسد که صبح‌ها گرفتار معالجه سلطان و خانواده اوست و عصرها به درمان بیماران متفرقه می‌پردازد و فقط شب‌هاست که در منزل و در بستر باید شاگردان خود را تدریس کند (محقق، ۱۳۷۲: ۳۳۹). از مطاوی کتب تاریخی به دست می‌آید که علم پزشکی، در جنب علوم دینی در برخی از مساجد تدریس می‌شده است؛ از جمله در مسجد ابن طولون که پزشکی و معرفه المیقات را درس میدادند. و در مسجد

الازهر، پس از فراغت از دروس دینی یعنی هنگام ظهر به تدریس پزشکی مشغول می‌شدند (سیوطی، بی تا: ۱۳۸/۲).

پزشکی در اسلام:

باید اذعان داشت که علم طب از نخستین دانش‌هایی است که بین مسلمانان رواج یافت. نکته ای که به ویژه به عنوان مهم‌ترین عامل در بررسی دانش پزشکی در حوزه تمدن اسلام باید بدان توجه شود خاصیت بومی شدن زودهنگام پزشکی در اسلام است. شکی نیست که کلی‌ترین دانسته‌های نظری پزشکی به ویژه از راه ترجمه آثار دانشمندان یونانی و از همه مهم‌تر بقراط و جالینوس به دست مسلمانان رسید. اما بسیاری از مسائلی که پزشکان مسلمان در خصوص بیماران خود با آن روبه‌رو بودند به سرزمین‌های اسلامی و شرایط خاص آن اختصاص داشت که در نوشته‌های یونانی از آن ذکری به میان نیامده بود. بدیهی است که به صرف عدم ذکر این موارد در آثار پیشینیان، پزشکان اسلامی نمی‌توانستند به آن‌ها بی‌اعتنا باشند. بنابراین، رویکردی ویژه درباره این موارد پدید آمد. (ولایتی، ۱۳۸۹: ۴۷). از طریق مطالعه احادیث و سیره پیامبر که بعد از قرآن و احکام اصلی مورد قبول عموم مسلمین است می‌توان به طور نسبتاً کامل به نظرات و معتقدات پیامبر اسلام در پزشکی و بهداشت پی برد. این سنن یعنی احادیث و سیره در قرون نهم و دهم میلادی (قرن سوم و چهارم هجری) گرد آوردند و بر حسب موضوع تنظیم کردند و هر موضوع آن را کتابی خواندند و هر سنت را بابی نام نهادند. در تحت حکومت اموی امپراتوری عرب یا امپراتوری اسلامی به انتها حد توسعه و قلمرو خویش رسید. زیرا که در زمان آن، اسپانیا متعاقب یکی از بزرگترین و پرافتخارترین فتوحات مسلمین به تصرف درآمد و در مصر و ایران و سوریه و دمشق که پایتخت آنان محسوب می‌شد با مراکز عمده علوم و فرهنگ باستانی جهان ارتباط نزدیک حاصل کردند. یک پزشک یهودی ایرانی نژاد به نام ماسرجویه که در زمان عبدالملک بن مروان بن حکم در بصره زندگی می‌کرد یک مجموعه پزشکی را از زبان سریانی به عربی در سال ۶۴ هجری قمری/۶۸۳ میلادی ترجمه کرد. اصل این رساله پزشکی از یک کشیش مسیحی به نام اهرن از اسکندریه بود که به زبان یونانی تالیف کرده بود (ابن العبري، ۱۳۶۴: ۱۹۲). عمر دوم یا عمر بن عبدالعزیز مدارس طب اسکندریه را که فرهنگ یونانی در آن جا رواج داشت به انطاکیه و حران انتقال داد (ابن اصیبه، ۱۹۶۵: ۱۱۶). نکته حائز اهمیت در عصر اموی تاسیس نخستین

بیمارستان اسلامی در سال ۸۸ هجری قمری در زمان ولید بن عبدالملک بود. وی برای اداره این بیمارستان بودجه‌ای تعیین نمود و فعالیت آن تا انقراض دولت امویان ادامه داشت. خالد بن یزید بن معاویه را اولین مترجم در جهان اسلام می‌دانند. مورخان اتفاق نظر دارند که پیش از خالد بن یزید هیچ کتابی از زبان‌های دیگر به عربی ترجمه نشده بود. عبدالله دفاع از قول جاحظ در کتاب البیان و التبیین می‌گوید: خالد بن یزید بن معاویه در سخنوری و شاعری دارای اندیشه‌ای پسندیده بود و ادیبی کامل و حکیم بود و او نخستین کسی بود که به ترجمه فلسفه پرداخت و به سران صنایع نزدیک شد و کتاب‌های اختر شناسی و شیمی و پزشکی و... را ترجمه کرد (عبدالله، ۱۳۸۰: ۳۰). با سقوط امویان در سال ۱۳۲ هجری قمری و روی کار آمدن دولت عباسی، خلافت اسلامی روابط گسترده‌تر و صمیمی‌تری با ایرانیان برقرار نمود خصوصاً با تاسیس شهر بغداد توسط منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی و از آنجا که این شهر در حوزه جغرافیایی فرهنگ ایرانی واقع شده بود ایرانیان قدم‌های موثر و بزرگی برای نقش آفرینی در شکل‌گیری تمدن اسلامی ایفا کردند. منصور دوانیقی با تاسیس بیمارستان بغداد و دعوت از پزشکان جندی شاپور اولین گام موثر و بزرگ را برای انتقال میراث پزشکی جندی شاپور به تمدن اسلامی برداشت. دانشمندان اسلامی آن چه را در قرآن و احادیث پیغمبر اسلام (ص) درباره حفظ صحت و سلامتی و جلوگیری از بیماری وارد شده جمع‌آوری کرده و آن را به طب النبوی یا طب النبوی موسوم ساخته‌اند و باید در نظر داشت که بیشتر آن چه در قرآن و روایات با طب ارتباط پیدا می‌کند جنبه کلی دارد و جزئیات امور طبی کمتر در آن منابع به چشم می‌خورد. در قرآن آمده است که بیماری بر دو گونه است: یکی بیماری دل‌ها و دیگری بیماری بدن‌ها. بیماری دل‌ها آن بیماری است که از شک و شبهه در عقیده پیدا می‌شود و یا بیماری که از شهوت و گمراهی پدیدار می‌شود (ابن القیم الجوزیه، ۱۳۵۸: ۶۵). در اسلام خوردن و آشامیدن به اعتدال تجویز گردیده و اسراف و افراط در هر دو، علت بیماری‌ها دانسته شده است. در قرآن آمده «کلوا واشربوا ولا تسرفوا»؛ یعنی، بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید و در حدیث پیغمبر آمده که «المعدة راس كل داء و الحمیه راس كل دواء»؛ یعنی معده آغاز هر دردی است و پرهیز از خوردن آغاز هرگونه درمانی است (ذهبی، ۱۹۸۶: ۶۱). و نیز در حدیثی آمده است که آن کس که درد را ایجاد کرده دارو هم برای آن آفریده است و در برابر کسانی که معتقد بودند که دارو و درمان جلوگیری از قضا و قدر خداوند نمی‌کند، پیغمبر

اسلام فرموده است که سلامتی و بهبودی که در نتیجه دارو و درمان پیدا می‌شود خود قضا و قدر خداوند است (ذهبی، ۱۹۸۶: ۷۶). و تا آنجا که می‌توان داروی بسیط را به کار برد نباید از داروهای مرکب استفاده کرد و نیز باید از نزدیکی با بیمار پرهیز کرد تا به وسیله سرایت بیماری‌ها پخش نشود (ذهبی، ۱۹۸۶: ۳۱۵). پیغمبر اسلام تاکید فرموده که طیب تا آگاهی کامل از طب نداشته باشد نباید در امور طبی مداخله کند و اگر مداخله نماید بدون علم و آگاهی نسبت به سرنوشت بیمار مسئول و ضامن است و نیز عملاً دستور داده است که از میان طیب عالم و عالم‌تر باید طیب عالم‌تر را برای درمان انتخاب کرد و تا عالم‌تر هست عالم حق مداخله در پزشکی را ندارد (ذهبی، ۱۹۸۶: ۲۰۳). دانشمندان اسلامی احادیث و روایات طبی منقول از پیغمبر (ص) را جمع آوری کرده‌اند که از میان آن‌ها می‌توان این جماعه و ذهبی و ابن القیم و سیوطی را نام برد که هر یک کتابی جداگانه تحت عنوان طب النبی به رشته تحریر درآورده‌اند (النسیمی، ۱۹۹۶: ۳۳). برای دانشمندان اسلامی از دیر زمان این مسئله مطرح بوده که آنچه پیغمبر اسلام درباره امر پزشکی فرموده است تا چه اندازه به وحی مربوط است و حجیت علمی دارد. جاحظ می‌گوید: پیغمبر فرموده است که «انا فیما لایوحی الی کاحدکم»، من در غیر آنچه بر من وحی می‌شود مانند شما هستم و سپس همو می‌گوید: «اگر پیغمبر مردی را معالجه کند همچنان که پزشکان بیماران را معالجه می‌کنند و آن بیمار بهبود نیابد جای سوال و پرسش برای هیچ کس نیست زیرا درمان با استمداد از داروها خود دلالت بر این می‌کند که پیغمبر از خود امری عجیب که علامت و برهان بر استمداد از پایگاه وحی او باشد نشان نداده است بلکه به همان طریقی که مردم مردم را معالجه می‌کنند بیمار را درمان کرده است. بلی اگر پیغمبر درباره کسی بفرماید: خداوندا او را بهبود بخش و شفا بده اگر مورد دعا بهبود نیابد جای سوال و پرسش است» (جاحظ، ۱۹۸۲: ۴۰۱). ابن خلدون نیز هنگام ذکر طب اهل بادیه می‌گوید: این طب بر اساس منقولات مشایخ و عجایز است و براساس قانون طبیعی و موافقت مزاج نیست. او سپس می‌گوید طبی که در شریعات نقل شده است از این قبیل است و ارتباطی با وحی ندارد زیرا پیغمبر اسلام از جانب خداوند مبعوث گردید تا ما را شرایع بیاموزد نه اینکه پزشکی و سایر امور عادی را برای ما معرفی نماید و حتی او وقتی در مورد تلقیح نخل نظر خود را اظهار داشت فرمود: «من نظر خود را می‌گویم و شما خود دانانتر به امور دنیای خود هستید». ابن خلدون در پایان می‌گوید که به کار بردن طب شرعی از روی تبرک و صدق ایمانی اثری

عظیم و سودمند دارد و این اثر مستند به طب مزاجی نیست بلکه به صدق ایمان مرتبط می‌شود (ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۴۱۴).

رازی و زهراوی، پزشکان اسلامی:

همان طور که می‌دانیم در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم، علم طب به اوج اعتلا و ترقی خود رسید و ترجمه‌های یونانی و سریانی از کتب طبی تبدیل به کتاب‌های مستقل و منقح شد. ایجاد بیمارستان‌های متعدد در مراکز بلاد اسلامی مانند ری و بغداد علم را به عمل و قیاس را به تجربه نزدیک ساخت. ابوبکر محمد بن زکریای رازی طبیب و فیلسوف معروف ایرانی، نمونه کامل و برجسته‌ای از پرورش یافتگان آن دوره بود که علوم یونانی با تمدن اسلامی که ملت‌های مختلف در تشکیل آن شرکت داشتند آمیخته شده و با سعی و کوشش دانشمندان اسلامی مراحل ترقی و تکامل خود را پیموده بود. طبق فهرست بیرونی، رازی پنجاه و شش کتاب در طب نوشته است. ابوبکر محمد بن زکریای رازی شاگرد علی بن ربن طبری بوده و در سال ۲۴۳ هجری قمری/ ۸۶۵ میلادی در شهر ری متولد شد و بزرگترین پزشک عالیقدر جهان اسلام به شمار می‌رود. وی در کودکی به موسیقی علاقه ای وافر و در نواختن نای مهارتی بسزا داشت. سپس هم خود را مصروف فلسفه کرد (ابن ابی اصیبعه، ۱۹۶۵: ۱/۳۱۰). اثر دیگر رازی که وی را در مغرب زمین شناسانده است رساله وی درباره آبله و سرخک است که ترجمه آن تا قرن ۱۸ چندین بار به چاپ رسیده است و کتاب‌های دیگر الجامع، المخدل الی الطب و الکامل فی الطب و الفاخه الی الطب است. فهرست آثار رازی که در الفهرست ابن ندیم و ابن ابی اصیبعه در طبقات الاطباء آورده اند بیش از ۲۲۰ اثر است اما مهمترین اثر رازی علاوه بر کتاب المنصوری کتاب الحاوی است. این کتاب اساسی‌ترین منبع برای تحقیق در طب بالینی اسلامی به شمار می‌رود. دکتر سیریل الگود درباره این کتاب می‌نویسد: «این کتاب نقش بسیار مهمی در پیشرفت علم پزشکی در جهان داشته است تا جایی که شاید قانون ابن سینا را نیز نتوان با آن مقایسه کرد. به علاوه این اثر نشان داده است که ایرانی‌ها تا چه میزان در پیشرفت علم پزشکی در جهان موثر بوده‌اند و دنیا تا چه حد مدیون ایشان است» (الگود، ۱۳۸۶: ۲۸۹). در الفهرست آمده است این کتاب مشتمل بر اکثر مسائل علم طب از قبیل کیفیت معالجه بیماران، حفظ الصحه، جراحی، شکسته بندی، داروها و غذاهای مورد لزوم در طب و دارو سازی است (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۵۳۲). رازی اولین طبیبی است که اعصاب

سر و گردن را شناخت و راجع به آنها و نخاع شوکی را به خوبی شرح داده است (نجم آبادی، ۱۳۵۳: ۴۲۱). کتاب‌های رازی مدت پانصد سال حاکم بر طب اروپا بود و بعضی از کتاب‌های او، ترجمه‌های فرنگی و لاتینی آن، به دفعات مختلف در اروپا چاپ شده است. مهم‌ترین اثر رازی کتاب طب روحانی اوست که آن را تحت عنوان الطب الروحانی آورده است. او طب روحانی را در برابر طب منصوری خود قرار داده است و این کتاب را به خواهش ابو صالح منصور بن اسحاق بن احمد بن اسد نوشته است. کتاب طب منصوری رازی شهرت بین المللی دارد ولی طب روحانی او اخیراً مورد توجه دانشمندان قرار گرفته است. در اروپا طب روحانی رازی نخستین بار مورد توجه دانشمندی هلندی به نام دی بور قرار گرفت و بعداً پروفسور آربری که در کمبریج به تدریس شرق شناسی اشتغال داشت، کتاب الطب الروحانی رازی را به انگلیسی ترجمه کرد. آن چه در مزیت کتاب طب روحانی رازی باید گفته شود این است که رازی در کتاب طب روحانی خود تقلید از گذشتگان را کنار زده و افکاری که در این کتاب ابراز داشته است افکاری کاملاً مستقل است. او مانند سایر دانشمندان فقط نقل قول نمی‌کند و خود را ریزه خوار سفره گذشتگان قرار نمی‌دهد بلکه از فکر و عقل طبیعی خود نسبت به تحلیل و تجزیه مطالب اخلاقی استمداد می‌جوید (محقق، ۱۳۷۲: ۳۳۱-۳۲۹). رازی گذشته از این که کتابی مستقل تحت عنوان فی العمل بالحديد و الجبر نوشته (ابن اصبیعه، ۱۹۶۵: ۴۶۲) و قوانین و دستورالعمل‌های جراحی و شکسته بندی را در یک جا گرد آورده است فصلی از کتاب الحاوی را به تشریح و منافع اعضا که زیر بنای فن جراحی است اختصاص داده و در همان کتاب به دقت‌ها و توجهاتی اشاره کرده است که پیش از عمل و همراه با عمل و پس از عمل باید به بیمار شود (محقق، ۱۳۷۲: ۳۱۳). او در بیمارستان‌های بغداد روش خاص خود را در معالجه و مداوای بیماران به کار برد و با پزشکان و علمای طب دارالخلافة به بحث و تبادل نظر پرداخت و سپس به زادگاه اصلی خود یعنی ری مراجعت کرد و کتاب منصوری یا کناش منصوری خود را به نام حاکم ری، ابوصالح منصور بن اسحاق بن احمد بن اسد، تألیف کرد. این ابوصالح از سال ۲۹۰ تا ۲۹۶ از طرف پسر عم خود احمد بن اسماعیل بن احمد، دومین پادشاه سامانی، در ری حکومت کرده است. در این زمان قاسم بن عبیدالله از اسحاق بن حنین می‌خواهد که کتاب موجزی درباره تاریخ طب بنگارد. اسحاق این مسئولیت را اجابت می‌کند و کتاب تاریخ الاطباء و الفلاسفه را تصنیف می‌کند. این کتاب از

قدیم‌ترین کتبی است که در اسلام، در تاریخ طب نوشته شده و نسخه آن باقی مانده است و کتاب‌های مهمی که از مراجعه تاریخ به شمار می‌روند مانند الفهرست ابن ندیم، و رساله ابی ریحان فی فهرست کتب رازی، و اخبار الحکماء ابن قفطی، و عیون الانباء فی طبقات الاطباء ابن اصیبعه مطالب مربوط به آغاز طب و تحول و تکامل آن و نخستین طبیبان را از این کتاب نقل کرده‌اند. از میان طبیبانی که نامشان در کتاب اسحاق آمده بقراط و جالینوس بیش از دیگران اشتهار دارند و در کتب اسلامی از آن دو به عنوان نمونه طبیب کامل نام برده می‌شود. چنان که یاد شد کتاب اسحاق بن حنین مورد استفاده ابن ندیم و بیرونی و ابن اصیبعه و ابن قفطی قرار گرفته و آنان گفته‌های اسحاق را یا از او یا از تاریخ یحیی نحوی که اسحاق قسمتی از آن را نقل کرده، در کتاب خود آورده‌اند. ابن قفطی، قول اسحاق بن حنین را نقل می‌کند که مصریان طب را استخراج کردند (محقق، ۱۳۷۲: ۲۶۰-۲۵۷). رازی نیز در مقام پزشکی بزرگ، جامع نگر و صاحب نظر، به آرای جالینوس در پزشکی ایرادهایی مهم وارد کرد. بیماری‌هایی که در بخش‌های گوناگون الحاوی، نوشته رازی بررسی شده بسیار بیشتر از آن چیزی است که در آثار جالینوس، بقراط و دیگر پزشکان یونانی آمده است. مهم‌ترین نقد رازی بر آرای جالینوس هنگام طرح دیدگاه‌های خود درباره دیدن، شنیدن و رسیدن پرتوهای نوری از جسم به چشم ارائه شده است. رازی فرایند دیدن را درست برعکس آرای جالینوس بسته به پرتوهای می‌دانست که به چشم می‌رسند نه آن گونه که جالینوس گفته بود با پرتوهای که از چشم ساطع می‌شود. در ادامه این انتقاد، ابن سینا نوشته‌های جالینوس در این زمینه را مشتبی نوشته‌های آشکارا مهمل نامید. اما مهم‌ترین نقد آرای پزشکی جالینوس را در جهان اسلامی، که مایه شهرت و افتخار برای پزشکی اسلامی به شمار می‌رود، ابن نفیس دمشق، پزشک سده ششم هجری مطرح کرد. ابن نفیس پزشکی تجربه‌گرا و اهل نظر بود که یکی از بزرگ‌ترین کشفیات پزشکی اسلامی را صورت داد. از این رو او در قرون گذشته بین نویسندگان اسلامی به جالینوس عرب (اسلامی)، همان لقبی که در مراجع مختلف به رازی نیز داده‌اند، مشهور شده است. ابن نفیس در دو اثرش، شرح تشریح قانون، شرحی که بر کتاب‌های اول تا سوم قانون نوشته شده است، و شرح قانون، شرحی که به طور کلی بر موضوعات طرح شده در قانون نوشته، کشف خود موسوم به گردش ریوی خون را شرح داده است. در شاخه‌های علوم وابسته به پزشکی، مهم‌ترین سهم در ارائه پژوهش‌های اصیل و

مبتکرانه متعلق به چشم پزشکی است. چشم پزشکان اسلامی افزون بر بسط آرای پزشکان و چشم پزشکان یونانی در مورد بیماری‌های چشم و راه‌های درمان آن‌ها، خود بیماری‌های متعددی را شناسایی و راه‌های درمان آن‌ها را ارائه کردند. انواع جراحی‌های چشم، برداشتن آب مروارید با بیرون کشیدن مایع جمع شده از قرنیه و طرح انواع داروهای گیاهی، معدنی و حیوانی برای چشم از جمله این نوآوری‌هاست. از بین چشم پزشکان اسلامی نیز سهم دو تن بیش از همه چشم گیر است: یکی حنین بن اسحاق، مؤلف العشر مقالات فی العین و دیگری علی بن عیسی مؤلف تذکره الکحالیین. هر کدام از این دو کتاب منشا نوآوری‌های بسیاری در زمینه چشم پزشکی شد و نویسندگان آن‌ها در زمره بزرگ‌ترین چشم پزشکان اسلامی درآمدند. باید اذعان کرد اروپا تنها پس از گذشت هفت سده از رواج چشم پزشکی در اسلام توانست از مجموعه دانسته‌های چشم پزشکان اسلامی گذر کند (ولایتی، ۱۳۸۹: ۴۹). علی بن اهواز مجوسی که طبیب مخصوص عضدالدوله دیلمی بود نیز از اولین کسانی است که جسارت آن را یافته که به کتب اساتید یونانی خرده گیری نماید و اثر بزرگ پزشکی خود را به نام طب ملکی یا الکامل الصناعه را به عضدالدوله فناخسرو تقدیم کرد. وی به کتب بقراط، جالینوس و اوریبازوس و یوحنا بن سرابیون و حتی رازی انتقاد نموده است و اصولاً اهمیت کتاب ابن اهواز در همین است که از پزشکان یونانی و مسلمان پیش از خود نام برده و محاسن و معایب آن‌ها صادقانه بیان می‌کند. از زندگی وی اطلاعات زیادی در دست نیست. وی نزد استادی به نام ابوطاهر تلمذ و تحصیل نموده است. کتاب او الکامل الصناعه یا طب ملکی تا زمان تالیف قانون ابن سینا جزء مراجع مشهور بوده است. یکی از مهمترین مراکز آموزش پزشکی توسط حکمران بزرگ آل بویه یعنی عضدالدوله فناخسرو (۳۷۲-۳۲۴ ه.ق) تاسیس شد و پزشکان بزرگی در این بیمارستان که به بیمارستان عضدی بغداد معروف است مشغول به کار شدند. پزشکان نزد آل بویه نیز اهمیت بسیار داشتند از جمله ابوالحسن احمد بن محمد طبرسی که طبیب مخصوص رکن الدوله بود عده ای از پزشکان فارس همراه آل بویه به عراق رفته و در خدمت آل بویه بودند از جمله آن‌ها ابوسهل ارجانی است که به گزارش تاریخ الحما «ملوک آل بویه را خدمت کرد و در صحبت ایشان وارد بغداد شد» (قفطی، ۱۳۴۷: ۵۴۹) و دیگری ابوسعید ارجانی بود که تا زمان بهاءالدوله در بغداد بود. عضدالدوله برای آموزش و درمان عده زیادی از پزشکان مشهور را در بغداد در بیمارستان عضدی گرد آورده بود از جمله

ابو ایوب اهوازی، ابن مندویه اصفهانی، ابوالحسن کشکریا که قبلاً پزشک شاهزاده سیف الدوله همدانی و شاگرد سنان بن ثابت بن قره حرانی بود. و ابو احمد عبدالرحمن بن علی مرزبان اصفهانی و از جراحان مشهور ابوالحسن نفاخ (طیب تبریزی، ۱۳۳۴: ۱۰۸). در مورد ابوالحسن بن ابی سنان در تاریخ الحماة آمده است که در ایام آل بویه در تمام بغداد پزشکی به مسلمی او نبود و به جودت و علاج مشهور بود (قفطی، ۱۳۴۷: ۵۳۵). البته او طبق دعوت بزرگان مسافرت‌هایی هم به نقاط گوناگون نموده و حاکمان و امیران را معالجه کرده و برای آنان کتاب نوشته است و کتاب‌های مهم رازی همان کتاب‌هایی است که برای امرا و حکام همزمان خود تالیف کرده است. (محقق، ۱۳۷۲: ۳۲۷-۳۲۶). از دیگر پزشکان بزرگ می‌توان به زهراوی اشاره نمود. زهراوی منسوب به زهراء، مونث ازهر، به معنی تابان و درخشنده است و «الزهراء» شهر کوچکی بوده در قسمت باختر اندلس، از بلاد اسپانیا که عبدالرحمن الناصر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن بن هشام بن عبدالملک بن مروان بن حکم، هشتمین حکمران اموی اسپانیا، در سال ۳۲۵ آن را بنا نهاد (حموی، ۱۹۹۰: ۲/۹۶۲). ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی، پزشک و داروشناس معروف اسلامی از شهر یاد شده برخاسته است. تاریخ تولد و وفات او به درستی مشخص نیست (ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء، ص ۵۰۱ از او به اختصار نام می‌برد و درباره او می‌گوید: «و هو کتاب تام فی معناه»، ولی تاریخ تولد و وفات او را ذکر نمی‌کند). ولی اثر نفیس او یعنی کتاب التصریف لمن عجز عن التالیف، او را به عنوان یکی از بنیان‌گذاران جراحی اسلامی معروف و مشهور ساخته است. زهراوی که فصلی مستقل از کتاب خود تحت عنوان التصریف لمن عجز عن التالیف را درباره جراحی و شکسته بندی و داغ کردن نوشته از بزرگترین جراحان عالم اسلام محسوب می‌شود. کتاب او به وسیله جرارد کرمونایی به زبان لاتین ترجمه شده، برای نخستین بار در سال ۱۴۹۷ م. در ونیز چاپ و منتشر گشت. او در آغاز کتاب سفارش‌های لازم را در مورد جراحی به شاگردان خود می‌کند و از آن جمله می‌گوید: «من به شما سفارش می‌کنم که خود را از موارد شبهه ناک به دور دارید زیرا در این فن گروه‌های فروانی از مردم به شما مراجعه می‌کنند. برخی از آنان چنان از زندگی دلتنگ شده‌اند که از سختی درد و درازی بیماری که نشانه مرگ است، مرگ بر آنان آسان‌گردیده است و برخی از آنان دارایی خود را به شما می‌بخشند و شما را بی‌نیاز می‌گردانند در حالی که بیماری آنان قتال و کشنده است. در اینگونه موارد احتراز شما باید از

رغبت شما بیش باشد، مگر آن که علم یقینی پیدا کنید که این عمل شما به سرانجام خیر و عاقبت محمود می انجامد و در مورد همه بیمارانتان شناخت پیشین و اعلام به سلامتی را به کار گیرید (زهرای، ۱۳۷۴: ۱۶۷). زهرای طی کتاب خود انواع و اقسام آلات و ابزار و ادواتی که در جراحی مورد نیاز است نام برده و وظیفه و کاربرد هریک را بیان کرده است (محقق، ۱۳۷۲: ۳۱۴). یکی دیگر از نکات مهم و برجسته در تاریخ پزشکی اسلامی، کتاب قانون ابن سیناست. در همه دوران پزشکی غرب، هیچ کتابی که چنین جامع و مانع و دانشنامه گونه مبادی و موضوعات پزشکی را در بر گرفته باشد به وجود نیامده بود. بی دلیل نبود که قانون به سرعت پس از ترجمه آن به لاتین مورد توجه دانشمندان و پزشکان غرب قرار گرفت و به عنوان کتاب درسی در دانشکده ای پزشکی تدریس شد (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ذیل «ابن سینا»).

جراحی در اسلام:

در کتب طبی اسلامی از عمل جراحی تعبیر به «علاج الحدید» و «الاعمال بالحدید» و «عمل الید» و «صناعه الید» شده است و کلمه «دستکاری» که ترجمه فارسی «عمل الید» است در کتاب‌های پزشکی اسلامی نیز دیده می‌شود (از جمله رهاوی در ادب الطیب، ص ۲۰۹ و ثعالبی در یتیمه الدهر، ج ۳، ص ۳۶۶ و جرجانی در اغراض الطیبه، ص ۴۷۴ و در شعر فارسی ازرقی هروی، دیوان، ص ۲۱ که گوید: باد خوارزمی چو سنگین دل پزشک درستکار دست پر مسبار دارد آستین پر نیشتر

دانشمندان اسلامی اشارات کوتاهی به جراحی هندی و عرب کرده‌اند ولی عمده‌ترین منابع این فن از یونان در اختیار مسلمانان قرار گرفته که از مهم‌ترین آن‌ها آثار بقراط و جالینوس است. در کتب تاریخ، اشارات مجملی به پزشکی عرب دیده می‌شود. از جمله ابن خلدون می‌گوید: «اعراب بیابانی آشنایی با نوعی از پزشکی داشتند که از پیرمردان و پیرزنان قبیله آموخته بودند. این پزشکی که مبتنی بر تجربه بود گاه درست و گاه نادرست می‌افتاد و پزشکی که مبتنی بر تجربه بود گاه درست و گاه نادرست می‌افتاد و پزشکانی هم در میان آنان بودند، همچون حارث بن کلد و دیگران» (ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۴۱۴). از رسول اکرم احادیث و روایاتی نقل شده که حکایت از این دارد که در مواقعی که چاره دیگری وجود ندارد باید به عمل جراحی مبادرت ورزید. از جمله از حضرت علی (ع) روایت شده که فرمود: «با پیغمبر

خدا(ص) به دیدار مردی رفتیم که پشتش آماس کرده بود. کسان او گفتند که او مدت درازی است که دچار این درد است. حضرت فرمود بشکافید آن را. در همان وقت ورم را شکافتند در حالی که پیغمبر(ص) آن عمل را مشاهده می کرد. از ابوهریره روایت شده است که او گفت: «پیغمبر پزشکی را فرمان داد تا شکم مردی را که دچار دل درد بود بشکافد. از پیغمبر خدا(ص) پرسیده شد آیا این گونه پزشکی سودمند است؟ فرمود: آن که درد را آورده درمان را هم در آن چه بخواهد می آورد» (ذهبی، ۱۹۸۶: ۱۸۵). با توجه به دو روایت یاد شده می توان نتیجه گرفت که پیغمبر اسلام دست به آهن بردن را در برخی از بیماری‌ها تجویز کرده است و اگر آن حضرت در برخی از موارد کراهت خود را از عمل جراحی نشان داده اند، مقتضیات و کیفیت خاصی آن را آن کراهت را موجب شده است که داستان زیر را می توان از مصادیق آن موارد دانست: از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت شده که فرمود: «گروهی از انصار گفتند: ای پیغمبر خدا، ما را همسایه ای است از درد دل می نالد، آیا اجازه می دهی که ما او را درمان کنیم؟ پیغمبر فرمود: با چه او را درمان می کنید؟ گفتند: مردی یهودی نزد ما است که این درد را درمان می کند. فرمود: با چه؟ گفتند: شکم را می شکافد و چیزی از میان آن بیرون می آورد. پیغمبر خدا را این امر ناخوش آمد. برای بار دم و سوم از او اجازه خواستند. پیغمبر فرمود: هرچه می خواهید بکنید. آنان یهودی را خواندند. او شکم بیمار را شکافت و آب آلوده بسیاری از آن بیرون آورد. سپس شکم را شستشو داد و پس از آن دوخت و دارو بر آن نهاد و بیمار تندرستی یافت. پیغمبر را از این امر آگاه کردند. فرمود: همانا آن که دردها را آفرید دارو را نیز برای آن‌ها آفرید و بهترین دارو حجامت و فصد و دانه سیاه یعنی شونیز است (ابن حیون، ۱۳۸۵: ۲/۱۴۱) ظاهراً حضرت رسول اکرم از این که بدن مسلمان زیر دست غیر مسلمان مورد جراحی قرار گیرد کراهت داشته اند و شاید این بدان جهت بوده است که مسلمانان باید خود در این فن مهارت پیدا کنند. چنان که سال‌ها بعد شافعی تاسف خود را از این امر اظهار می دارد. او می گوید که پس از علم حلال و حرام علمی بزرگوارتر از پزشکی نیست و تاسف می خورد از این که مسلمانان پزشکی را مرد غفلت قرار دادند و آن را به یهودیان و مسیحیان واگذار کردند. پیش از آن که کتاب‌های پزشکان یونانی همچون بقراط و جالینوس به زبان عربی ترجمه شود بر اساس همان آگاهی‌هایی که از تجربه و مهارت در عمل به دست آمده بود، امر عمل جراحی‌های ساده انجام می گرفت و اخباری از این گونه عمل‌ها جسته و گریخته

به دست ما رسیده است. از جمله آن که ابوالفرج اصفهانی می گوید: «در پایین چشم سکینه دختر حسین بن علی (ع) غده ای بیرون آمده بود و به تدریج بزرگ تر می شد. پزشکی به نام بدرافیس پوست صورت او را شکافت و آن را کنار زد چنان که اصل غده آشکار گشت. سپس غده را کنده و ریشه های آن را بیرون کشید و صورت سکینه به حالت نخستین برگشت و فقط جای زخم آن به جای ماند (اصفهانی، ۱۳۴۵: ۱۶/۱۶۰). مهم ترین منابع یونانی که در علم پزشکی به دست مسلمانان رسیده از دو پزشک نامدار یعنی بقراط و جالینوس است (محقق، ۱۳۷۲: ۳۶۲). باید توجه داشت که مسلمانان با در دست داشتن منابع سرشار یونانی و سریانی و ایرانی و هندی بسیار زود بر بخش جراحی تسلط یافتند و دانشمندانی همچون علی بن ربن طبری و محمد بن زکریای رازی و علی بن عباس مجوسی و ابن سینا، هریک در موارد متعدد از آثار خود، اشاره به شرایط و کیفیت عمل جراحی کرده اند و برخی از دانشمندان هم مانند ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی کتابی مستقل درباره جراحی تألیف کرده اند و ما در اینجا فقط اشاره ای به دو تن از جراحان در شرق و غرب عالم اسلام، یعنی رازی و زهراوی میکنیم. در تمام آثار اسلامی از رازی به بزرگی یاد شده است و او را طیب مسلمین، علامه علوم اوایل و طیب مارستانی خوانده اند و در آثار اروپاییان او به عنوان رازز شهرت یافته و گاهی هم او را رازی می گویند. درباره شرح حال رازی و زندگی او اطلاعات فراوانی در دست نیست آن چه مسلم است این که رازی بیشتر زندگی خود را در ری و بغداد سپری کرده و در بیمارستان های این دو شهر کار می کرده است و در آثار خود گاه گاه گزارش معالجات خود را می دهد. پزشکان عالم اسلام همچون علی بن ربن طبری در فردوس الحکمه، و محمد بن زکریای رازی در حاوی، و علی بن عباس مجوسی در کامل الصناعه و ابن سینا در قانون بحث های بلندی در مورد تشریح اعضا و منافع کرده و موارد متعددی از قطع و وصل اعضا و شکافتن و دوختن آن ها را بیان داشته اند. متأسفانه با گذشت دو نسل پس از دانشمندان یاد شده این شیوه از معالجه به باد فراموشی سپرده شد. رازی برای عمل جراحی و دستکاری با آلات و ابزارهای آهنین اهمیت فراوانی قایل بوده کتابی تحت عنوان فی العمل بالحدید و الجبر نوشته (ابن ابی اصیبعه، ۱۹۶۵: ۴۲۷) که چنان که از نام آن آشکار است قوانین و دستورهای جراحی و شکسته بندی را در یک جای گرد آورده است و گذشته از این گذشته در مقاله هفتم از کتاب المنصوری خود نیز از صناعت جبر که امروزه آن را «شکسته بندی» گویند سخن رانده است

(ابن ابی اصیبه، ۱۹۶۵: ۴۲۷). رازی در شکافتن حنجره و جلوگیری از خفه شدن چنین می گوید: «این عمل در وقتی انجام می شود که بیم آن می رود که بیمار از خفگی بمیرد و درمان بدان گونه است که نخست پوست میان حلق و قصبه الریه شکافته می شود تا نفس به گردش آید و پس از آن که موانع نفس گرفتگی برطرف شد شکاف دوخته می شود تا به حالت اول برگردد. این شکاف بدین گونه صورت می پذیرد که سر بیمار به عقب برگردانده و پوست کشیده می شود و پایین حنجره شکافته می گردد، سپس با دو نخ یکی از بالا و دیگری از پایین کشیده می شود تا قصبه الریه آشکار گردد» (رازی، ۱۹۷۴: ۳/۱۵۵). او می گوید پس از درمان ورم داخلی که مانع نفس بوده، شکاف دوخته و بسته می شود و درزهای کوچکی هم باید در آن نگاهداشته شود. رازی کیفیت عمل سنگ کلیه و سنگ مثانه را شرح می دهد (رازی، ۱۹۷۴: ۱/۱۵۳). رازی از نخستین کسانی بود که اشاره به جراحی پلاستیک کرده است. او کیفیت این جراحی را در لب و بینی و گوش، آن گاه که گوشتی درشت و سخت بر آنها برآمده باشد، بیان می کند و نحوه را به گونه ای سفارش می کند که این اندامها به صورت و حالت طبیعی درآید و زشتی ناشی از گوشت زاید برطرف گردد (رازی، ۱۹۷۴: ۶/۲۱۸).

نتیجه

ایرانیان که از عهد باستان شروع به اخذ علوم دیگر ملل کردند با مدارس بزرگ و مهمی چون دانشکده پزشکی سائیس آشنا شدند و از پزشکان دیگر اقوام برای کسب تجربه و آموزش طب برای آمدن به ایران دعوت نمودند و آثار پزشکی دیگر اقوام را با زبانهای ایرانی ترجمه کردند و نهایتاً تمام این مقدمات را به کار گرفتند تا توانستند دست به اقدامی بی نظیر زنند که در تاریخ جهان باستان نمونه مشابه آن کمتر دیده شده است و آن تاسیس دانشگاه جندی شاپور بود و این نشان از تفکر روشنفکرانه و آینده نگرانه سلاطین بزرگ ایران در عهد باستان داشت. علاوه بر جذب و بکارگیری پزشکان دیگر اقوام و ملل، ترجمه متون پزشکی در جندی شاپور، ایرانیانی بوده اند که برای کسب علم و استفاده از تجربه دیگر ملل در زمینه پزشکی به دیگر سرزمینها مسافرت نمودند. این مسافرتها برای آموختن تجربیات علمی و عملی در زمینه دانش پزشکی و به دست آوردن نسخههایی از کتب پزشکی و دارو سازی و انتقال آنها به ایران انجام می شده است که نمونه بارز آن سفر برزویه طبیب به سرزمین هندوستان است. پس از آن ظهور اسلام باعث شد که پزشکی توسعه و پیشرفت زیادی پیدا

کند و بخش بسیار بزرگی از میراث علمی و معنوی جوامع بشری به مسائل درمانی و نجات انسان‌ها اختصاص یافت. از آنجا که دین مبین اسلام اهمیت زیادی به مسائل بهداشتی داده لذا پیامبر نیز به عنوان پیامبر نور و رحمت سفارش‌های زیادی در زمینه مسائل پزشکی و بهداشتی کردند و این مسئله باعث شد اهمیت موضوع سلامت و بهداشت و پزشکی در نزد مسلمانان آشکارتر شود. بعد از فتح ایران و مسلمان شدن بسیاری از ایرانیان، ارتباطات علمی و فرهنگی گسترده‌ای میان اعراب و مسلمانان به وجود آمد لذا اعراب از دستاوردهای غنی و عظیم ایرانیان و سایر ملل در زمینه پزشکی استفاده کردند و برای انتقال بهتر مفاهیم پزشکی از مترجمان زبده‌ای در این راستا استفاده کردند. این مترجمان که از اقوام و ملل گوناگونی بودند نقش زیادی در پیشرفت دانش پزشکی داشتند لذا نباید نقش این گروه را ناچیز پنداشت زیرا اگر این مترجمان نبودند بسیاری از مفاهیم و دانسته‌های پزشکی در زمینه‌های مختلف، از فرهنگ‌های مختلف مسکوت می‌ماند.

منابع:

- ۱- ابن ابی اصیبعه، ابوالعباس موفق الدین احمد بن قاسم (۱۹۶۵): عیون الانباء فی طبقات الاطباء، بیروت، دارالفکر ابن العبری، ابوالفرج یوحنا غریغوریوس (۱۳۶۴): تاریخ المختصر الدول، ترجمه محمد تاج پور، دکتر حشمت الله ریاضی، تهران، موسسه اطلاعات
- ۲- اصفهانی، ابوالفرج (۱۳۴۵): الاغانی، قاهره، دارالکتب المصریه
- ۳- براون، ادوارد گرانویل (۱۳۷۳): تاریخ طب اسلامی، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات علمی فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی
- ۴- بک، احمد عیسی (۱۹۸۱): تاریخ الیمارستانات فی الاسلام، دمشق، دار الرائد العربی
- ۵- جاحظ، ابو عمرو عثمان عمرو بن بحر (۱۹۸۲): البرصان و العرجان و العمیان و الحولان، مصحح عبدالسلام محمدهارون، بغداد، وزاره الثقافیه و الاعلام (دار الرشید)
- ۶- حمارنه، سامی خلف (۱۹۶۷): فهرس مخطوطات دار الکتب الظاهریه الطب و الصيدله، مصحح اسماء حمصی، قاهره
- ۷- حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۸۱): معجم الأدباء، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، سروش (انتشارات صدا و سیما)
- ۸- حموی، ابو عبدالله یاقوت (۱۹۹۰): معجم البلدان، بیروت، دار الکتب العلمیه

- ۹- ذهبی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۹۸۶): الطب النبوی، تحقیق احمد رفعت البدرای، بیروت، دار احیاء العلوم ابن القیم الجوزیه؛ محمد بن ابی بکر بن ایوب الزرعی الدمشقی (۱۹۹۳): الطب النبوی، تحقیق محمد کریم بن سعید راجح، بیروت، دار الندی
- ۱۰- رازی، ابوبکر محمد بن زکریا (۱۹۷۴): الحاوی فی الطب، ج ۲، زیر نظر سید عبدالوهاب بخاری، حیدرآباد دکن، دایره المعارف عثمانیه
- ۱۱- رازی، ابومحمد بن زکریای رازی (شماره ۴۵۸۳): الشکوک علی جالینوس الحکیم، به کوشش مهدی محقق، تهران، موسسه بین المللی اندیشه و تمدن اسلامی
- ۱۲- الرهاوی، اسحاق بن علی (۱۳۸۷): ادب الطیب، تصحیح کمال السامرای و داود سلمان علی، با مقدمه محمد مهدی اصفهانی، تهران، موسسه مطالعات تاریخ پزشکی طب اسلامی و مکمل
- ۱۳- زهراوی، ابوالقاسم خلف بن عباس (۱۳۷۴): التصریف لمن عجز عن التألیف، ترجمه مهدی محقق و احمد آرام، تهران، موسسه مطالعات اسلامی
- ۱۴- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن (بی تا): حسن المحاضره فی اخبار مصر و القاهره، قاهره، مطبعه شرفیه
- ۱۵- طبیب تبریزی، عبدالحسین (۱۳۳۴): مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار و فلاسفه الامصار، تبریز
- ۱۶- قفطی، ابوالحسن جمال الدین علی بن یوسف (۱۳۴۷)، تاریخ الحکماء من کتاب اخبار العلماء باخبار الحکماء، ترجمه بهین دارایی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ۱۷- کریستین سن، آرتور (۱۳۸۳)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات ساحل
- ۱۸- الگود، سیریل (۱۳۸۶): تاریخ پزشکی ایران و سرزمین های شرقی خلافت، ترجمه باهر فرقانی، تهران، امیرکبیر
- ۱۹- لیزر، گری (۱۹۸۳): تعلیم پزشکی در بلاد اسلامی از قرن هفتم تا چهاردهم میلادی، جلد ۳۸، مجله تاریخ طب
- ۲۰- محقق، مهدی (۱۳۷۲): بیست گفتار، تهران، موسسه اطلاعات
- ۲۱- ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی (۱۳۸۵): دعائم الاسلام فی ذکر الحلال و الحرام، مصحح آصف فیضی، قم، نشر موسسه آل البیت (ع)
- ۲۲- ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون (۱۳۴۸): العبر، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

- ۲۳- نجم آبادی، محمود (۱۳۵۳)، تاریخ طب در ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ۲۴- النسیمی، محمود ناظم (۱۹۹۶)، الطب النبوی و العلم الحدیث، بیروت، موسسه الرساله.
- ۲۵- ولایتی، علی اکبر (۱۳۸۹): فرهنگ و تمدن اسلامی، تهران، دفتر نشر معارف.
- ۲۶- عبدالله، دفاع علی (۱۳۸۰): پزشکان برجسته در تمدن اسلام، ترجمه علی احمدی بهنام، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۷- اوزی تمکین، «مطالعاتی درباره طب اسکندرانی در دوره متاخر»، بواتن تاریخ طب، شماره ۳، ۱۹۳۵، ۴.
- ۲۸- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱): الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران، نشر اساطیر - گفتگوی تمدن‌ها.
- ۲۹- گیرشمن، رومن (۱۳۸۱): ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی